

تأسیس نقط الاعراب توسط شیعه و نقش آن در صحت قرائت*

سعید رحیمی** و مزگان میرزایی***

چکیده

کتابت قرآن یکی از موضوعات بنیادین علم قرائات است؛ لذا علم «رسم المصحف» جایگاه مهمی در ارتباط با حفظ اصالت و جاودانگی قرآن بر عهده دارد. از آنجا که پس از وفات پیغمبر اسلام ﷺ و گسترش سرزمین‌های اسلامی بيم از بین رفته یا تحریف قرآن وجود داشت و از دیگر سو با توجه به اهمیت اعراب‌گذاری در ساختار مفهومی زبان عربی، به ویژه زمانی که اقوام غیر عرب به جامعه اسلامی پیوستند، ایده اعراب‌گذاری قرآن کریم مطرح شد که بنابر مشهور، ابوالاسود دوئلی انجام این کار را با اشاره امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر عهده گرفت و علم نحو یعنی علم اعراب القرآن را بنا گذاشت. در نوشتار حاضر، روند تکمیلی اعراب و اعجام و نقطه‌گذاری قرآن کریم توسط دوئلی و شاگردانش بررسی شده است. بیان مفاهیم نقط الاعراب و نقط الاعجام و رسم الخط قرآن، ویژگی‌های رسم المصحف عثمانی و مراحل تطور خط عرب، زمینه‌های تاریخی نقطه‌گذاری و علل نیاز به وجود اعراب و اعجام در قرآن، شخصیت و مقام علمی و اجتماعی دوئلی از مباحث مطرح مورد بررسی در این نوشتار است.

واژگان کلیدی: قرآن، شیعه، کتابت، ابوالاسود دوئلی، نقط الاعراب، نقطه‌گذاری.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۲۰ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۸/۲۴.
** دانش آموخته دکتری رشته قرآن و علوم سیاسی جامعه المصطفی العالمیه: Saeedrahimi53@gmail.com
*** دانش آموخته سطح چهار رشته علوم و معارف قرآن جامعه الزهراء (نویسنده مسئول): mmirzaee40@gmail.com

مقدمه

قرآن کریم به‌عنوان معجزه جاوید و ماندگار پیامبر اسلام ﷺ از همان ابتدای نزول مورد توجه، احترام و رجوع مسلمانان بوده و پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام نسبت به صیانت و حفظ اصالت در تمامی جنبه‌های ظاهری و باطنی آن توصیه‌های متعدد و فراوانی داشته‌اند؛ بدین جهت، ضرورت نگارش قرآن کریم در زمان حیات پیامبر اسلام روشن احساس گردید؛ زیرا اعتماد بر حفظ قرآن در حافظه‌ها نمی‌توانست اطمینان خاطر در مورد صیانت قرآن را فراهم سازد؛ از این رو، پیامبر اسلام به جهت اهتمام ویژه به نوشتن وحی، آنان را که نوشتن می‌دانستند، برگزید تا با دقت به ثبت و ضبط آیات اقدام نمایند. هر گاه آیه‌ای نازل می‌شد و پیامبر اسلام آن را بر اصحاب اقرء می‌نمود، در کنار عده‌ای که آیات الهی را حفظ می‌کردند، کسانی از صحابه که به هنر خط آراسته بودند و کتابت می‌دانستند، آیات را بر استخوان، چوب، برگ خرما و ابزار معمول آن زمان می‌نوشتند. این گروه «کتاب وحی» نامیده می‌شدند. در ابتدا خط قرآن، هیچ‌گونه علامتی نداشت؛ زیرا خط کوفی و نسخ که خطوط مستعمل در کتابت قرآن بودند، از دو خط سریانی و نبطی منشعب شده بودند و از وجود علائم عاری بودند به گونه‌ای که خط سریانی تا امروز نیز بدون نقطه است. همین امر باعث بروز اختلاف قرائت در میان مسلمانان گردید و هر چند در ابتدا عرب با ذوق فطری خود و با اتکاء به حافظه قوی، آیات قرآن عاری از علائم را به طور صحیح قرائت می‌نمود.

بعد از فتوحات که قلمرو و حکومت اسلامی گسترش یافت و قدرت اسلام به دو امپراطوری ایران و روم کشیده شد و بسیاری از غیرعرب‌زبانان به اسلام روی آوردند، زبان عربی در اثر اختلاط با زبان‌های دیگر خلوص و فصاحت خویش را از دست داد، به گونه‌ای که دیگر، ذوق فطری و خالص عربی - که آنها را از هر گونه حرکت و اعرابی بی‌نیاز می‌ساخت - وجود نداشت. این امر موجب پیدایش اعراب‌گذاری، تنظیم علائم، نقطه، اعجام حروف و کلمات قرآن توسط ابوالاسود دوئلی و شاگردانش یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم گردید. سپس با اقدام مبتکرانه خلیل بن احمد فراهیدی در قرن دوم از نقطه به «شکل حروف» یا حرکات کوتاه تبدیل شد؛ چنان که امروزه در مباحث تاریخ و علوم قرآنی ذیل عناوینی چون رسم المصحف، نقط الاعراب و نقط الاعجام مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

مفهوم‌شناسی

نقط الاعراب

این تعبیر متشکل از دو کلمه «نقط» و «إعراب» است. «نقط» به معنای نقطه‌گذاری حروف و مترادف إعجام می‌باشد (فراهیدی، ترتیب العین، ۱۴۱۴: ۸۲۳). واژه «إعراب» به معنای ابانه و افصاح از چیزی است و زمانی به کار می‌رود که واضح و روشن گردد (فیروزآبادی، القاموس المحيط، ۱۴۱۵: ۱/۱۳۶؛ یوسف موسی، الإفصاح، ۱۴۱۰: ۱/۲۱۱) و نقطه‌گذاری بر کلمات به همین منظور بوده است.

نقط الإعجام

اعجام از ماده «عجم» و «عجمه» به معنای لکنت در زبان و عدم فصاحت است (قرشی، قاموس قرآن، ۱۳۷۱: ۴/۲۹۶). معنای «عجم» و «اعجام» با هم تفاوت دارد؛ «عجمه» یعنی مبهم و نامفهوم بودن و «اعجام» که به باب افعال رفته، به معنای از ابهام خارج کردن است؛ زیرا یکی از معانی باب افعال سلبی است. «أعجمتُ الكتاب» یعنی نامفهوم بودن نوشته را با نقطه‌گذاری برطرف کردم (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، بی‌تا: ۲/۵۵۷؛ یوسف موسی، الإفصاح، ۱۴۱۰: ۱/۲۱۳)؛ چون نقطه‌گذاری بر حروف، ابهام و گنگی سخن را از میان می‌برد، آن را «اعجام» یا «تعجیم» نامیده‌اند؛ از این‌رو، حروف نقطه‌دار را حروف «معجمه» می‌نامند، زیرا حروف مشابه هم، مانند «ب، ت، ث»، «د، ذ» یا «ص، ض» با نقطه‌گذاری از حالت ابهام درمی‌آید و در مقابل، حروف بی‌نقطه را حروف «مهمله» می‌نامند (طریحی، مجمع البحرین، ۱۳۷۵: ۶/۱۱۲).

رسم الخط

این عبارت متشکل از دو واژه «رسم» و «خط» است. «رسم» در لغت به معنای اثر و باقیمانده (اثر کتابت در لفظ) است و با کلمات خط، کتابت، زیر، سطر، رقم و رسم مترادف می‌باشد (العبقری، الرسم القرآنی، بی‌تا: ۵۸) و در اصطلاح علوم قرآنی دو نوع است: «رسم قیاسی» یا «رسم الإملاء» که بر اساس آن تقریباً تمام کلمات، همان‌گونه که تلفظ می‌گردند، نوشته می‌شوند و «رسم توقیفی» یا «رسم اصطلاحی» که شیوه نگارش ویژه برخی کلمات قرآن است. در رسم الخط قیاسی، نوشتن کلمات و خط با لفظ مطابقت دارد؛ لذا قاعده‌مند است، اما در رسم الخط اصطلاحی، در مواردی، نحوه نوشتن با لفظ مخالفت دارد (همان، ۲۳).

به رسم الخط اصطلاحی «رسم المصحف» یا «رسم عثمانی» نیز می‌گویند. رسم المصحف از آن جهت گفته می‌شود که این نوع نگارش مخصوص مصحف (قرآن کریم) است و رسم عثمانی از آن رو که این نحوه نگارش در قرآن‌هایی که زمان عثمان تهیه گردید و به شهرهای مهم ارسال شد، به کار رفته است (تفکری، پژوهشی در رسم المصحف و شیوه‌های علامت‌گذاری در قرآن کریم، ۱۳۸۵: ۷۶).

ویژگی‌های خط عرب در صدر اسلام

خط رایج بین عرب‌ها قبل از ظهور اسلام، «خط مُسند» و «خط نَبَطی» بود. خط «مسند» خط مردم جنوب جزیره العرب (یمن) و قدیمی‌ترین خط عربی است. این خط از ۲۹ حرف تشکیل شده و الفبای آن مانند الفبای سامی است. این خط مشتمل بر حروف صامت است و در کتابت آن حرکت وجود ندارد. نیز آخر کلمات ضبط نمی‌شود و علامتی برای سکون یا تشدید ندارد. حروف خط «مسند» از همدیگر جدا و منفصل است و مانند حروف الفبای کنونی ما به هم چسبیده نیست. نویسندگان معمولاً برای تشخیص میان کلمات در پایان هر کلمه خطی عمودی رسم می‌کردند. معمولاً خط از سمت راست شروع می‌شد در سمت چپ پایان می‌یافت، ولی گاهی خط از چپ نوشته می‌شد و زمانی میان هر دو روش ترکیب می‌کردند مثلاً از سمت راست شروع می‌شد و در سمت چپ پایان می‌گرفت و خط بعدی از سمت چپ آغاز می‌شد و در سمت راست به انتها می‌رسید و خط سوم از راست به چپ بود، همین‌طور تا آخر (غانم قدوری الحمد، رسم الخط المصحف، ۱۳۷۶: ۳۵؛ رامیار، تاریخ قرآن، ۱۳۶۹: ۴۹۳).

خط «نبطی» خط قومی از نژاد عرب بود که در شمال جزیره العرب می‌زیستند و از خط آرامی برای کتابت استفاده می‌کردند. این خط از مشتقات خط آرامی است که به‌جز مردم جنوب عربستان، بقیه به علت آسانی با آن می‌نوشتند (رامیار، تاریخ قرآن، ۱۳۶۹: ۴۹۶). خط نبطی بسیاری از ویژگی‌های خط آرامی را داشت؛ از جمله اینکه شکل واحدی برای چند حرف داشت و هیچ نشانه‌ای برای مصوت‌های کوتاه و کشیده فتنه در وسط کلمات وجود نداشت.

عرب‌ها قبل از اسلام با خط نبطی یا سریانی که ریشه در خط آرامی داشت، می‌نوشتند. این دو نوع خط تا بعد از فتوحات اسلامی در عرب باقی و معروف بود. از خط نبطی خط «نسخ» و از خط سریانی، خط «کوفی» به وجود آمد. خط کوفی پس از بنای شهر کوفه و تکامل این خط در آنجا، به این نام معروف شد. مسلمانان معمولاً این خط را برای نگارش

قرآن مورد استفاده قرار می‌دادند. سپس نگارش قرآن با خط نسخ و انواع خطوط مشتق از آن معمول شد. از آنجا که خط نسخ در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم، خط کوفی را در نگارش قرآن و جز آن منسوخ ساخت، به خط نسخ معروف شد (حجتی، پژوهشی در تاریخ قرآن، ۱۳۶۰: ۲۱۲).

ویژگی رسم الخط قرآن (رسم الخط مصاحف عثمانی)

خط قرآن هیچ‌گونه علامتی نداشت و علت آن نبود این علائم در دو خط سریانی و نبطی بود که خط کوفی و نسخ، از آن دو منشعب شده بود. برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های خط عربی در عصر نزول قرآن به قرار ذیل است:

۱. ابتدایی بودن خط

خط کوفی مورد استفاده در آن زمان، بسیار ساده و به دور از پیچیدگی بود. در این خط، حروف و کلمات بسیار ابتدایی نوشته می‌شد. به همین جهت، بعضی حروف شبیه به هم هستند؛ برای مثال، کافی بود اندازه دندان حرف «ضاد» کمی بلندتر شود تا به حرف «ظاء» شبیه شود یا برعکس. همچنین اگر قسمت پایینی حرف «واو» کشیده می‌شد، به حرف بعدی نزدیک می‌شد، به حرف «فاء» شبیه می‌شد و خلاف آن نیز مشکل‌آفرین بود. «نون» آخر کلمه را به شکلی می‌نوشتند که با «ر» فرقی نداشت و نیز شکل «واو» با «ی» یکی بود. چه بسا «میم» آخر کلمه را به شکل «و» و «د» را به صورت «کاف» کوفی و «عین» وسط را به شکل «ه» می‌نوشتند.

۲. بی‌نقطه بودن حروف

برای تمایز حروف متشابه در الفبای عربی، از علامت ممیزه‌ای استفاده نمی‌شد؛ مثلاً حروف باء، تاء و ثاء یکسان نگاشته می‌شدند و نون و یاء در ابتدا یا میان کلمه با حروف یادشده همسان نوشته می‌شدند. علاوه بر این، میان «ج، ح، خ»، «ص، ض»، «ط، ظ»، «ع، غ»، «ف، ق» هیچ فرقی نبود. این امر در قرائت قرآن مشکلات فراوانی را برای قاری ایجاد می‌کرد؛ زیرا حروف معجمه «نقطه‌دار» از حروف مهمله «بی‌نقطه» قابل تشخیص نبود.

۳. خالی بودن خط از علائم و حرکات

علائم و حرکات حروف نگاشته نمی‌شد و اصل کلمه - بدون نقطه و اعراب - نوشته می‌شد. وزن و حرکت اعراب و بنای کلمه مشخص نبود؛ لذا برای خواننده غیر عرب

تشخیص وزن و حرکت کلمه مشکل بود؛ برای مثال «اعلم» میان فعل امر، متکلم مضارع، افعال التفضیل، ماضی باب افعال مردد است؛ از این رو، کلمه‌ای نظیر «ینزل» ممکن بود به صورت‌های متفاوتی همچون «نُنزَلُ»، «یُنزِلُ»، «تُنزَلُ»، «یُنزَلُ» و... خوانده شود. البته توجه به مفهوم کلمه در جمله می‌توانست به قرائت صحیح کلمه کمک کند؛ هرچند باز هم امکان اشتباه خوانی کلمات وجود داشت.

۴. نبودن «الف» در کلمات

یکی از عواملی که در رسم‌الخط مشکل می‌آفرید، نبودن الف در رسم‌الخط آن روز است. خط عربی کوفی از خط سریانی نشئت گرفته و در آن خط مرسوم نبود که الف وسط کلمه را بنویسند؛ لذا صدای کشیده الف، از میان بسیاری از کلمات دارای چهار حرف و بیشتر حذف می‌شد. برای نمونه، کلمات «مالک» و «ولدان» به صورت «ملک» و «ولدن» نگارش می‌شد. این امر بعدها در بسیاری از موارد برای قاریان دوره‌های بعد در مناطق مختلف، باعث اختلاف قرائت گردید.

علاوه بر موارد چهارگانه فوق، صدای کشیده در کنار حرف متجانس خود، معمولاً از خط حذف می‌شد؛ مثلاً کلمات «الغاون» و «یستحی» به صورت «الغاون» و «یستحی» نوشته می‌شد و نیز همزه بدون پایه، نمادی در کتابت نداشت و کلاً از خط حذف می‌شد؛ مثلاً «شیء» به شکل «شی» نگارش می‌شد؛ از همزه پایه‌دار نیز فقط پایه باقی می‌ماند و شکل ویژه همزه از خط حذف می‌شد؛ مثل «تاکلون» که «تاکلون» نوشته می‌شد (معارف، درآمدی بر تاریخ قرآن، ۱۳۸۳: ۱۶-۱۷ و ۱۸۶-۱۸۴).

با وجود مشکلات موجود در رسم‌الخط و افزایش تعداد مسلمانان به واسطه فتوحات اسلامی و عدم آشنایی غیر عرب‌ها با قواعد فصیح زبان عربی، استفاده از مصحف بدون نقطه و حرکت، باعث مشکلات متعدد می‌شد؛ لذا این امر زمینه طرح و بروز اعراب و نقطه‌گذاری آیات قرآن کریم گردید.

سیر تطور حرکت‌گذاری و نقطه‌گذاری قرآن (نقطه‌ای اعراب و نقطه‌ای افعال)

با گسترش اسلام و آغاز فتوحات سرزمین‌های دیگر، دسته‌دسته مردم غیر عرب از ایرانی و قبطی، ارمنی و آرامی، ترک و تاجیک به این سرچشمه فیاض و منبع ازلی سعادت هجوم آوردند. مسلمانانی که عرب نبودند، چه بسا فرسنگ‌ها از زبان عرب دور بودند و در همه عمر یک کلمه عربی هم نشنیده بودند، با خطی بیگانه، آن هم بدون نقطه و حرکت مواجه بودند؛

به همین دلیل، در خواندن قرآن لغزش و اشتباه فراوان داشتند. برخی نیز معتقدند لغزش‌های نوشتاری از آغاز کار به هنگام توحید مصاحف وجود داشته که گویا عثمان از آن تعبیر به لحن می‌کند و می‌گوید: «لحنی که در آن یافت شود، عرب خود آن را اصلاح می‌کند» (رامیار، تاریخ قرآن، ۱۳۶۹: ۵۲۹).

درباره نخستین دفعه‌ای که قرآن را نقطه‌گذاری کرده‌اند، مثل بسیاری از مسائل دیگر اختلاف نظر بسیار است. در پاره‌ای روایات گفته‌اند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «قرآن را اعراب دهید و از غریب آن جست‌وجو کنید». نیز یاران پیامبر ﷺ گفته‌اند: هر که قرآن را بخواند و آن را اعراب دهد، پادشاه شهید را خواهد داشت یا عبدالله بن مسعود گفت: قرآن را نیک بدارید و آن را به آواز خوش بیارید و اعراب دهید که آن عربی است (قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۱۴۰۵: ۱/۲۳).

بعضی از این سخنان استنباط کرده‌اند که نخستین نقطه‌گذاری از زمان یاران پیامبر بوده و گمان کرده‌اند که در زمان پیامبر نیز غلط در اعراب قرآن از اصحاب صادر می‌شده و بدین دلیل، دستور اعراب به کلمات داده شده است. بر فرض صحت این سخن باید دانست که اصحاب، فهم غریب قرآن را اعراب می‌نامیدند؛ زیرا بدین وسیله معنای قرآن را کشف کرده و از اشتباه بیرون می‌آمدند (رافعی، اعجازالقرآن و البلاغه النبویه، ۱۴۲۱: ۵۱).

درباره نخستین کسی که در این کار پیش‌قدم بوده و قرآن را اعراب گذارده، در روایات از چهار نفر به نام‌های ابوالاسود دوئلی، یحیی بن یعمر، نصر بن عاصم لیشی و حسن بصری نام برده شده است (سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۱۴۲۱: ۲/۴۱۸).

حسن بصری را نمی‌توان جزء پیش‌گامان این کار انگاشت؛ زیرا روایاتی کراهت او را از این کار بیان می‌کند (همان). در بیشتر منابع از ابوالاسود دوئلی به‌عنوان نخستین فردی که به نقطه‌گذاری قرآن (اعراب و حرکت کلمات) پرداخت، نام برده شده است. سپس شاگردان وی یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم کار استاد خویش را ادامه داده، تکمیل کردند.

گذری بر زندگی ابوالاسود

یافته‌ها از زندگی ابوالاسود، بسیار اندک و در مواردی، آمیخته با تناقضات تاریخی است و بخش بیشتری از زندگی او پوشیده مانده است. افزون بر این، شخصیت وی را در محیط فرهنگی و سیاسی بصره و روزگار پرآشوبی که او در آن می‌زیسته، هاله‌ای از ابهام فراگرفته است؛ به همین سبب، به سختی می‌توان گزارش تحقیقی از زندگی او ارائه داد. اکثر مآخذ و

منابعی که اخبار پراکنده‌ای درباره او دارند، اکنون در دسترس نیست، مثل کتاب «اخبار ابوالاسود». باقی منابع هم جز تکرار چیز دیگری ندارند. حتی در مورد نام و مشخصات او نیز منابع تاریخی هم‌نوا نیست، بلکه نام‌های مختلفی برای او یاد کرده‌اند. منابع تاریخی، ابوالاسود را چنین معرفی می‌کنند: «ظالم بن عمرو الدوئلی المنسوب الی الدوئل بن عبد مناة بن کنانة» (موسوی بجنوردی، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲: ۵/ ۱۷۹) یا می‌گویند: «هو أبو الأسود ظالم بن عمرو بن سفیان، وقیل: ظالم ابن عمرو بن جندل بن سفیان، وقیل: ظالم بن سارق، و قیل: سارق بن ظالم، وقیل: عمرو بن ظالم الدوئلی» (شیخ طوسی، رجال، ۱۴۱۵: ۱/ ۷۰).

مرحوم قمی درباره نام وی می‌گوید: «أبو الأسود الدوئلی اسمه ظالم بن عمرو أو ظالم بن ظالم» (قمی، الکنی و الالقاب، ۱۳۸۹: ۱/ ۹). به هر حال، پدر ابوالاسود یا ظالم یا عمرو است. ابوالاسود از تیره بنی کنانه مضر بود که در بصره جزء «اهل العالیه» شناخته می‌شدند (موسوی بجنوردی، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲: ۵/ ۱۸۰). تاریخ تولد ابوالاسود چندان روشن نیست، ابو حاتم سجستانی با تردید تولد او را در زمان جاهلیت می‌داند و باز از قول ابوالاسود نقل می‌کند که گفته متولد عام الفتح است (همان).

در بعضی منابع آمده است که ابوالاسود، زمان پیامبر را درک کرد، ولی خود حضرت را درک نکرد (ابن خلکان، وفیات الأعیان، ۱۴۱۷: ۴۴۳)؛ زیرا مورخان فوت او را در سن ۸۵ سالگی و در سال ۶۹ هجری می‌دانند. این نشان می‌دهد که او زمان آن حضرت را درک کرده است، در اکثر منابع، از او به تابعی تعبیر شده است، مثلاً در «اسد الغابه» آمده است: او از اصحاب پیامبر گرامی اسلام نبود، بلکه از مشاهیر تابعین و از یاران صدیق علی (علیه السلام) بود (ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ۱۴۱۵: ۲/ ۴۹۱).

در کتاب «اصحاب امام علی (علیه السلام)» آمده است: ابوالاسود از اصحاب و موالیان امیرالمؤمنین، امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و امام سجاد (علیه السلام) بود. همچنین از طرف عمر بن خطاب، عثمان و حضرت علی (علیه السلام) در بعضی بلاد اسلامی حاکم بود. وی در عصر خلافت عمر به بصره هجرت کرد و در عصر خلافت امام علی (علیه السلام) در جنگ جمل در رکاب حضرت شمشیر زد و پس از آن از طرف حضرت حاکم بصره شد (ناظم‌زاده قمی، اصحاب امام علی (علیه السلام)، ۱۳۸۷: ۱/ ۳۴).

در کتاب «معارف و معاریف» آمده است: شیخ طوسی در رجال خود، او را از اصحاب چهار امام: حضرت علی (علیه السلام) امام حسن (علیه السلام) امام حسین (علیه السلام) و امام سجاد (علیه السلام) شمرده است. او بصری و در جنگ صفین همراه حضرت بود (حسینی دشتی، معارف و معاریف، ۱۳۶۹: ۱/ ۳۵۵).

شخصیت علمی ابوالاسود

ابوالاسود از سرآمدان عصر خودش به شمار می‌رفت و از موقعیت علمی بلندی برخوردار بود. تعبیری که از بزرگان در مورد ابوالاسود وجود دارد، به خوبی بیانگر این مقام رفیع علمی اوست: «ابوالاسود از بزرگان و اعیان تابعین بود. او بین مردان بصره، از رأی کامل و عقل محکم برخوردار بود» (امین، اعیان الشیعه، ۱۴۰۳: ۴۴۱). او از خطبای عالم بود که عقل فعال و رأی خوب و زیبایی زبان را یک جا جمع کرده بود. او یکی از فقها، اعیان، زمامداران، شعرا، دلیرمردان، حاضر جوابان تابعین بود (حسینی دشتی، معارف و معاریف، ۱۳۶۹: ۱۲۶). جاحظ می‌گوید: ابوالاسود فاضل‌ترین مردم بود و از فقهاء و شعرا و محدثین تابعین بود و گفته شده از کاتبین ابن عباس بوده است (بستانی، دائره المعارف، بی‌تا: ۱/ ۷۸۸).

از سخنان این بزرگان پیداست که ابوالاسود، شاعر، سخنور، فصیح و از علما و دانشمندان بنام عصر خودش بوده است. همین که او واضح و مکمل نحو باشد و نقطه‌گذاری قرآن را انجام داده باشد، کافی است که همه این اوصاف را به اثبات برساند.

ابوالاسود را در ردیف محدثان نیز آورده‌اند و روایت‌هایی را توسط او از حضرت علی (علیه السلام) و عمر و ابوذر نقل کرده‌اند و حتی گفته شده که او ابوذر را در ربه در هنگامی که تبعید بود، ملاقات کرده است. از ابوالاسود، بیشتر فرزندش ابو حرب و یحیی بن یعمر و عبدالله ابن بریده از بنی کنانه مضر روایت نقل کرده‌اند (موسوی بجنوردی، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲: ۵/ ۱۸۲).

تشیع ابوالاسود

از مجموع نقل‌های تاریخی و جایگاه اجتماعی ابوالاسود می‌توان تشیع، ارادت و محبتش نسبت به خاندان اهل بیت (علیهم السلام) را استنباط نمود. تمامی مدارک برای اثبات تشیع او بسیار گویا و روشن است. از اینکه او با علی (علیه السلام) بود و با علی (علیه السلام) بودن را دوست داشت و در جنگ صفین و جمل و نهروان نیز شرکت داشت (همان، ۵/ ۱۸۱ و ۱۸۲)، او را شیعه دانسته‌اند؛ به همین دلیل، او بعدها مورد بی‌مهری قرار گرفت (همان، ۵/ ۱۸۲). مرحوم سید حسن صدر با عبارات مختلفی که در کتاب «تأسیس الشیعه» می‌آورد، به این مطلب اذعان دارد. برای نمونه، از عسقلانی در «الاصابه» چنین نقل می‌کند: ابوالاسود در روزگار خلافت عمر به بصره مهاجرت کرد و عمر او را به جانشینی ابن عباس ولایت بصره داد و او علوی مذهب (شیعه) بود.

ایشان افراد دیگری را نام می‌برد که به تشیع ابوالاسود اعتراف نموده‌اند، از جمله راغب در «المحاضرات»، ابوالفرج اصفهانی، یافعی در «مرآت الجنان»، سیوطی در «الطبقات»، ابن انباری در «اللزّه»، زمخشری در «ربیع الابرار» و ابو هلال عسکری در کتاب «الصناعین» همه شیعه بودن ابوالاسود را متذکر شده و او را از یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام دانسته‌اند (صدر، تأسیس الشیعه، ۱۳۸۱: ۶۷-۶۶).

ابوالاسود که در بصره و در محله بنی قشیر ساکن بود، شب‌ها به دلیل ارادت و عشق به امام علی علیه السلام توسط ساکنان محل سنگ‌باران می‌شد! پس از دریافت خبر شهادت امام علی علیه السلام چنان می‌گریست که دنده‌هایش در هم می‌رفت و آن حضرت را چنین ستود: ... خدا را چه شهیدی! چه بزرگواری، چه مرگ کریمانه‌ای، چه روح بلندی که با سرمایه‌ای از نیکی، پارسایی، ایمان و احسان به‌جانب خدا بال گشود! پس از درگذشت او نور خدا در زمین به‌گونه‌ای خاموش شد که جلوه و پرتوی نخواهد داشت. درود خدا بر او باد! چه در آن روز که پای بدین جهان نهاد، چه در آن روز که به شهادت رسید و چه در آن روز که زنده برانگیخته خواهد شد ...

نیز وی پس از آنکه معاویه در نامه محرمانه‌ای از او خواست تا برایش در بصره بیعت بگیرد، نامه‌ای در پاسخ وی نوشت و در آن با سرودن شعری، از فقدان امام علی علیه السلام نالید (عزیزی، رستگار، بیات، راویان مشترک، ۱۳۸۰: ۱/ ۴۸۲-۴۸۱).

فرزندان ابوالاسود

در این مورد تنها دو پسر نام‌برده شده است که یکی به نام عطا و دیگری به نام ابوالحرب است. از عطا نسلی باقی نماند ولی از ابوالحرب که خود شاعر و نحو‌دان بود و از سوی حجاج، بر منطقه‌ای حکم می‌راند، نسلش ادامه یافت (موسوی بجنوردی، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲: ۵/ ۱۸۲).

۲- وفات ابوالاسود

در مورد تاریخ وفات ابوالاسود، مانند غالب موارد احوال او، منابع یکسان نیستند. بیشتر منابع مرگ او را در سال ۶۹ ق. می‌دانند که طاعون کشنده‌ای بصره را فراگرفت و بسیاری در آن جان باختند. برخی دیگر آورده‌اند که وی در دوران حکومت عبیدالله بن زیاد درگذشته و به گمان برخی دیگر، زندگی او تا حکمرانی حجاج و خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشته است (موسوی بجنوردی، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲: ۵/ ۱۸۲).

ابوالاسود و نحو

برجسته‌ترین بخش از شخصیت تاریخی و علمی ابوالاسود را نحو دانی او تشکیل می‌دهد. شاید بتوان گفت اگر تبخّر او در علم نحو نبود، امروزه کسی او را نمی‌شناخت. ابوالاسود اولین واضع علم نحو و بنیان‌گذار اصول و قواعد نحو بود و گفته شده که حضرت علی (علیه السلام) به او فرمود: «الكلام كله ثلاثة اضرب: اسم و فعل و حرف»؛ «همه کلام سه قسم است: اسم و فعل و حرف». سپس به او فرمود: «این را تکمیل کن». این جمله نشان می‌دهد که اصل علم نحو را آن حضرت به ابوالاسود یاد داده و دستور داده که آن را تکمیل کند. در انگیزه تدوین علم نحو توسط ابوالاسود چند نظریه وجود دارد:

الف) به دستور حضرت علی (علیه السلام)

۱. کهن‌ترین اثری که پیدایش نحو را به امام علی (علیه السلام) نسبت داده، مبرّد است. طبق این گزارش، هنگامی که ابوالاسود به خدمت امام علی (علیه السلام) شتافت، به او عرض کرد که در اثر آمیزش عرب‌ها با اعاجم، زبان دچار تباهی شده است. امام (علیه السلام) به او فرمود که اوراقی تهیه کند. سپس فرمود: کلام در اسم و فعل و حرف منحصر است. ابوالاسود بر اساس آن گفتار، نحو را تدوین کرد (موسوی بجنوردی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲: ۵/ ۱۸۲).

۲. روزی ابوالاسود، بر دخترش وارد شد. دختر به او گفت: «یا اَبَتِ ما اشدُّ الحرُّ» او گمان کرد که دخترش از او سؤال می‌کند که کدام ماه خیلی گرم است؟ در جواب گفت: «شهر آب» (ماه آب) دختر گفت: من خبر دادم نه اینکه سؤال کرده باشم. لذا ابوالاسود خدمت حضرت علی (علیه السلام) رسید و گفت: یا امیرالمؤمنین! چون عجم با عرب اختلاط پیدا کرده، لذا لغت عرب از بین رفته. حضرت فرمود چه شده؟ او داستان دخترش را گفت: سپس حضرت فرمود: صحفی را خریداری کن. آنگاه فرمود: «همه کلام از اسم و فعل و حرف خارج نیست» (ابن خلکان، وفيات الأعيان، ۱۴۱۷: ۷۸۸).

۳. در «معارف و معاریف» آمده است: به اتفاق مورخان شیعه و سنی، ابوالاسود واضع و مبتکر علم نحو است و اصول این علم را از حضرت علی (علیه السلام) گرفته است؛ هر چند در سبب وضع آن علم اختلاف است. فاضل سیوطی در کتاب «الاشباه و النظائر» این داستان را آورده است: ابوالاسود می‌گوید: روزی بر علی (علیه السلام) وارد شدم. دیدم آن حضرت در تفکر در امری است. عرض کردم: یا علی در چه می‌اندیشی؟ فرمود: در شهر شما، بصره، لحنی را شنیدم؛ لذا خواستم کتابی در اصول عربیت تدوین کنم. عرض کردم: اگر چنین کتابی را تدوین فرمایید، ما را زنده و زبان عرب را پایدار خواهی کرد. سه روز بعد خدمت حضرتش

رسیدم. حضرت کتابی را نزد من گذاشت که در آن نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم، الكلام كله اسم و فعل و حرف، فالاسم انبأ عن المسمى و الفعل انبأ عن حركة المسمى و الحرف انبأ عن معنى ليس باسم ولا فعل»؛ «همه کلام اسم و فعل و حرف است. اسم چیزی است که از مسمی خبر می‌دهد، فعل از حرکت مسمی و حرف از معنایی خبر می‌دهد که نه اسم است و نه فعل». بعد فرمود: دنبال آن را بیاور و به آن بیفزای. ابوالاسود می‌گوید: من چیزهایی را گردآورده و بر آن حضرت عرضه کردم، از جمله اینکه نوشته بودم: حروف ناصبه اینهاست: «إِنَّ وَ أَنْ وَ لَيْتَ وَ لَعَلَّ وَ كَأَنَّ» و ایشان فرمودند: «لکن» را فراموش کردی؟ عرض کردم به نظر من «لکن» از حروف ناصبه نیست. حضرت فرمود: آن را هم اضافه کن (حسینی دشتی، معارف و معاریف، ۱۳۶۹: ۱/۳۵۵).

۴. ابوالطیب لغوی روایتی را نقل می‌کند که نخستین کسی که نحو را نهاد، ابوالاسود بود. وی آن را از امام علی علیه السلام اخذ کرد. سبب آن بود که امام از کسی لحن شنید. سپس به ابوالاسود فرمود: برای مردمان حروفی بنهد. آنگاه به رفع، نصب و جر اشاره فرمود (موسوی بجنوردی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲: ۵/۱۸۶).

۵. در یک روایت تاریخی آمده که دو نفر برای طرح مخاصمه و دعوی حضور علی علیه السلام آمدند. یکی از آن دو مدعی گشت که مالی نزد دیگری دارد. حضرت به مدعی فرمود: نظر تو چیست؟ آن مرد در پاسخ و ردّ مدعی مال گفت: «ما لَهُ عِنْدِي حَقٌّ». وی کلمه «ماله» را به ضم لام خواند که مفاد آن این است که مال مدعی در نزد من حق است و او درست می‌گوید. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بنابراین باید آن را به صاحب آن برگردانی. مُدْعَا عَلَيْهِ گفت: هدف من از این جمله آن بود که وی مالی نزد من ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه شد که این مرد، در تعبیر خود دچار اشتباه شده است؛ یعنی تعبیر درست این بود که بگوید: «ما لَهُ عِنْدِي حَقٌّ». لذا فرمود: سوگند به پروردگار کعبه که زبان مردم دچار انحراف و تباهی گشته است و در خطاب به ابوالاسود - که در آنجا حضور داشت - فرمود: «أُنْحِ لِلنَّاسِ نَحْوًا يَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ»؛ «راه و روشی برای مردم نشان ده تا با اتکاء به آن، سخن گویند». ابوالاسود گفت: چگونه و با چه زمینه‌ای آن راه و روش را ارائه دهم؟ حضرت فرمود: بگو: «الكلمة كله اسم و فعل و حرف. الاسم ما انبأ عن المسمى، و الفعل ما أُتِيَّ به، و الحرف ما افاد معنى، و اعلم ان الاسماء ثلاثة: ظاهر و مضمّر و اسم لا ظاهر و لا مضمّر. و انما يتفاضل الناس فيما ليس بظاهر ولا مضمّر»؛ «کلمه بر سه قسم است: اسم و فعل و حرف. اسم از مسمی خبر می‌دهد و فعل به آن خبر داده می‌شود و حرف معنایی ندارد. بدان اسما سه قسم است ظاهر و مضمّر و چیزی که نه این است و نه آن» (حجتی، سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، ۱۳۶۰: ۱۴۲-۱۴۱).

ب) ابوالاسود و اقدام شخصی وی در علم نحو

از برخی روایات استفاده می‌شود که ابوالاسود به دلیل نیازی که وجود داشت، به ابداع و تکمیل علم نحو اقدام نمود. در این باره روایاتی در کتب تاریخی آمده است:

۱. ابوالطیب لغوی بر اساس سندی که راوی میانی آن ابوحاتم سجستانی است، یکبار می‌گوید: ابوالاسود نخستین نحو نویس است. او اندکی در باب نحو نوشت که بعدها تکمیل شد، بار دیگر، بر اساس همان سلسله سند روایت را گسترش داده، می‌گوید: ابوالاسود آیه «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ...» را با لحن شنید پس گفت: باید چیزی بیآورم که کلام عرب را بدان اصلاح کنم. آنگاه نحو را تدوین کرد (حجتی، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ۱۳۷۴: ۴۶۶).

۲. ابوالفرج اصفهانی بر اساس سلسله سند مفصلی از نحویان از قول ابو الحرب نقل می‌کند که اولین بابی که پدرم نهاد، باب تعجب بود. پیداست که این روایت، با داستان دختر ابوالاسود بی‌ارتباط نیست؛ زیرا در روایت امام علی علیه السلام ملاحظه شد که دل‌نگرانی ابوالاسود و شکایت نزد امام از آن جهت بود که دخترش در استعمال صیغه تعجب دچار اشتباه شده بود و ابوالاسود چون از لحن دخترش آگاه شد، شخصاً به تألیف باب تعجب و احیاناً فعل و مفعول همت گماشت (موسوی بجنوردی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲: ۵ / ۱۸۷).

۳. در روایت دیگری که سیرافی بدون سند نقل می‌کند، انگیزه نوشتن نحو، اشتباه مردی ایرانی به نام سعد از شهر بوزنجان است. این مرد که پیاده با مرکب خود می‌رود، به ابوالاسود می‌گوید: اسبم «ضالع» (گمراه، کج‌رو) است و مراد او «ظالع» (معیوب، لنگ) بوده. ابوالاسود به یاران اظهار می‌دارد که این موالی به اسلام درآمده‌اند و به آن دل بسته‌اند و برادران ما شده‌اند. ما باید به ایشان کلام عرب را بیاموزیم. آنگاه باب فاعل و مفعول را وضع کرد (همان).

ابن سلام در نخستین منبعی که از محتوای نحو ابوالاسود سخن گفته، می‌آورد: او باب‌های فاعل و مفعول^۱ به، مضاف و حروف رفع و نصب و جرّ و جزم را نهاد (همان، ۵ / ۱۸۷ و ۱۸۸).

ابوالاسود و ابداع نقطه‌گذاری به دستور زیاد یا عبیدالله

در روایاتی که درباره تدوین علم نحو یا اعراب‌گذاری قرآن توسط ابوالاسود وارد شده، این دو موضوع از هم تفکیک نشده و بیشتر منابع میان این دو تفاوتی قائل نشده‌اند. در بخشی از روایات علت اقدام ابوالاسود در خصوص نقطه‌گذاری و اعراب‌گذاری، دستور و سفارش زیاد بوده است:

۱. به نقل از ابوالطیب لغوی آمده است: چون فرزندان زیاد همگی دچار لحن بودند، ابوالاسود به دستور وی نحو را برای تعلیم آنان وضع کرد. وی به همین منظور از زیاد کاتبی خواست که سخن او را نیک بفهمد. سپس به یاری آن کاتب قرآن را اعراب‌گذاری کرد (همان، ۵/ ۱۸۶).

۲. ابوالاسود نزد زیاد در بصره رفته، می‌گوید: عرب با عجم در آمیخته و دور نیست که زبان‌شان تباه گردد. دستوری ده تا علمی بنهم که کلام عرب بدان استوار گردد. زیاد نپذیرفت تا آنکه روزی شنید مردی می‌گفت: مات ابانا و خلف (ترك) بنون. پس ابوالاسود را احضار کرده، به نوشتن آنچه خواسته بود، فرمان داد (همان).

۳. به روایت متأخرتر ابن عساکر، معاویه دریافت که عبیدالله سخت دچار لحن است و از این بابت پدرش زیاد را سرزنش کرد. زیاد دست به دامن ابوالاسود شد و گفت: این فارسیان زبان ما را تباه کرده‌اند. راهنمایی بساز؛ زیرا عبیدالله برخلاف پدرش که به فصاحت شهرت داشت، در زبان عربی با دشواری‌های متعددی روبرو بود. وی که در دامن مادر (مرجانه) و ناپدری (شیرویه) ایرانی نژاد پرورش یافته بود، هم در عبارت‌پردازی دچار لغزش می‌شد و هم در تلفظ برخی حروف عربی. وقتی ابوالاسود از این کار سرباز زد، زیاد حيله‌ای ساز کرد و مردی را بر سر راه ابوالاسود نشانید و از او خواست تا آیه **﴿أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ...﴾** را غلط بخواند. ابوالاسود وقتی این را شنید، ۳۰ کاتب از زیاد طلب کرد و سپس از میان آنان یکی را از قبیله عبد قیس برگزید و به یاری او قرآن را اعراب‌گذاری کرد (همان، ۵/ ۱۷۸؛ حجتی، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ۱۳۷۴: ۴۶۶).

ابوالاسود و روش وی در نقطه‌الاعراب

پیش از این در بخش مفهوم‌شناسی، معنای نقطه‌الاعراب و نقطه‌الإعجام بیان شد. قبل از ایجاد حرکات کوتاه فتحه، کسره، ضمه، اعراب و حرکت‌گذاری قرآن با نقطه انجام می‌شد. نقطه‌گذاری در اصطلاح دو معنای نزدیک به هم دارد:

۱. نقطه‌گذاری برای تمیز حروف مشابه، مانند نقطه‌های باء و تاء و ثاء ... (نقطه‌الإعجام).
 ۲. نقطه‌گذاری برای تشخیص حرکات کلمه - چنانکه برای نشان دادن حرکت فتحه یک نقطه روی آن می‌گذاشتند و برای نمایاندن کسره یک نقطه زیر حرف و برای ضمه یک نقطه جلو حرف و یا در میان آن می‌نهادند (نقطه‌الاعراب).
- گاهی قدما این دو روش را به هم می‌آمیختند و نقطه مدوری می‌گذاشتند که هم نشانه حرکت حرف و هم نقطه آن بود.

نقطه‌گذاری برای ضبط حرکات و اعراب نیز دو نوع بود:

۱. نقطه‌گذاری با نقطه‌های مدور که بیشتر قاریان در مصاحف خود به کار می‌بردند و بنابر مشهور، ابوالاسود دوئلی آن را وضع کرد.
۲. شکل که به آن «شکل شعر» هم گفته می‌شد و آن نشانه‌های مختلفی چون تشدید، همزه، ضمه، فتحه و کسره بود. گفته‌اند که نخستین بار خلیل بن احمد با اقتباس از حروف، آن را وضع کرد؛ مثلاً علامت تشدید «ـ» را از اول کلمه شدید گرفته، ضمه واو کوچکی است که بالای حرف گذارده و کسره یای کوچک پایین حرف، و فتحه الف کوچکی بوده که بالای حرف گذاشته است.

علمای نحو و لغت این ترتیب را برای ضبط شعر و لغات به کار می‌بردند، ولی قاریان و نقطه‌گذاران مصاحف به پیروی از پیشینیان خود این روش را در اوایل در قرآن به کار نمی‌بردند. البته منظور و مراد از هر دو روش، یکی بود و این دو شیوه، تنها در صورت و شکل با هم اختلاف داشتند.

این نشان می‌دهد که نقطه‌گذاری قبلاً وجود داشته و ابوالاسود برای جلوگیری از لحن و تصحیف، آن را در قرآن به کار برد. اما روش وی این بود که تنها اعراب و تنوین را در آخر کلمات نقطه‌گذاری کرد (رامیار، تاریخ قرآن، ۱۳۶۹: ۵۴۰).

نقطه‌گذاری به منظور تنظیم حرکات کوتاه برای قرآن چند مرحله تطور داشته است. در مرحله اول، حرکات را با نقطه‌های گرد و رنگ مخالف رنگ سیاه نشان می‌دادند؛ نقطه‌های سرخی که وضع آنها را به ابوالاسود نسبت می‌دهند و حرکات کوتاه را نشان می‌داد. این نقطه‌ها به نقطه‌های اعراب یا نقطه‌های گرد معروف است؛ این نام‌گذاری برای مشخص کردن آن از معنای دوم است؛ یعنی نقطه‌گذاری حروف با رنگ سیاه که جهت تشخیص حروف مشابه هم انجام می‌گرفت و به آن، نقطه‌العجاب می‌گویند. عجم، نقطه گذاشتن با رنگ سیاه است مانند تاء که دو نقطه دارد و تعجیم هم مانند آن است (غانم قدوری الحمد، رسم الخط المصحف، ۱۳۷۶: ۴۴۹).

بیشتر منابع نقل کرده‌اند که ابوالاسود اولین کسی بود که در علم نحو قواعدی را پایه‌گذاری کرد و اولین کسی بود که مصاحف را نقطه‌گذاری نمود. در بعضی از روایات آمده که او فقط در علم نحو ابوابی را وضع نمود و در بعضی دیگر تصریح شده که او مصاحف را نقطه‌گذاری کرد و در برخی دیگر هر دو عمل به او نسبت داده شده است. یکی از روایاتی که درباره نقطه‌گذاری مصاحف توسط ابوالاسود وارد شده، روایتی است که ابوبکر انباری آن را

ذکر کرده است: معاویه به زیاد بن ابیه، والی بصره، نامه نوشت و پسرش عبیدالله را از او طلبید. وقتی او پیش معاویه آمد، با او سخن گفت و دید که او در سخن گفتن دچار غلط می‌شود. او را پیش زیاد برگرداند و نامه‌ای نوشت و طی آن گفت: آیا مثل عبیدالله سخن را ضایع می‌کند؟ پس زیاد کسی را نزد ابوالاسود فرستاد و به او پیغام داد که ای ابوالاسود عجم‌ها زیاد شده‌اند و زبان عربی تباه گردیده، اگر چیزی را وضع کنی که مردم کلام خود را به وسیله آن اصلاح نمایند و کلام خدا را به عربی صحیح بخوانند، خوب است. ابوالاسود پذیرفت و از پاسخگویی به درخواست زیاد سرباز زد. پس زیاد شخصی را تعیین کرد و به او گفت: سر راه ابوالاسود بنشین. وقتی از کنار تو گذشت، آیاتی از قرآن را بخوان و از روی عمد آن را غلط بخوان. آن شخص چنین کرد. وقتی ابوالاسود از کنار او گذشت، آن مرد با صدای بلند چنین خواند: «ان الله یریء من المشرکین و رسوله» و کلمه «رسوله» را با جرّ خواند. این کار بر ابوالاسود گران آمد و گفت: خداوند گرامی‌تر از آن است که از پیامبرش بیزاری کند. سپس به سوی زیاد برگشت و به او گفت: پیشنهاد تو را عملی خواهم کرد، و نظر من این است که با اعراب‌گذاری قرآن شروع کنم. پس سی نفر در اختیار من بگذار. زیاد سی نفر را حاضر کرد و او از میان آنها ده نفر را انتخاب نمود و از میان آنها هم انتخاب می‌نمود تا اینکه مردی از قبیله عبدالقیس را برگزید و به او گفت: مصحف را بگیر و رنگی غیر از رنگ سیاه آماده کن و هر وقت لبم را باز کردم، نقطه‌ای بالای حرف بگذار و هر وقت آن را به هم بستم، نقطه را در کنار حرف بگذار و چون با کسره خواندم، نقطه را زیر حرف بگذار و هرگاه یکی از این حرکات را با غنه ادا کردم، دو نقطه بگذار. آن شخص قرآن را از اول تا آخر نقطه‌گذاری کرد (همان، ۴۵۲). بنابر این روایت، روش ابوالاسود در نقطه‌گذاری مصاحف تنها مربوط به تشخیص حرکات کوتاه در آخر کلمات است؛ یعنی وی حرکات همه حروف کلمه را تعیین نکرده بلکه به ضبط اواخر کلمات کفایت نموده و آنها را با نقطه‌هایی که وضع کرده، مشخص نموده تا به حرکات سه‌گانه دلالت کند.

به نظر می‌رسد سه اصطلاح نحوی فتحه، ضمه و کسره نام خود را از تعبیر ابوالاسود (باز کردن لب، بستن لب‌ها، پایین آوردن لب‌ها) در مورد حرکت لب‌ها یا دهان گرفته است (همان، ۴۶۲ و ۴۶۳).

برخی افراد از جمله مستشرقان معتقدند ابوالاسود نقطه‌گذاری حرکات را از کلدانی‌ها یا سریانی‌ها که همسایه او در عراق بودند، اخذ کرد؛ برای مثال، جرجی زیدان بعد از بیان نقش

ابوالاسود در وضع نحو عربی می‌گوید: گویا او زبان سریانی را یاد گرفته بوده یا از نحو آن آگاهی داشته؛ لذا از روش آن استفاده کرده است (همان، ۴۶۷). استفاده از نقطه برای نشان دادن اعراب کلمات، خود نشانه اقتباسی از یک روش قدیمی کلدانیان است؛ زیرا کلدانی‌های عراق یا سریانی‌های همسایه ایشان برای تشخیص اسم، فعل و حرف، بالا و پایین کلمات نقطه‌هایی می‌گذاشتند.

شیوه ابوالاسود برای ضبط حرکات، حاکی از این است که این روش یا نزد همه کس مشهور و مرسوم نبوده یا نزد اکثر مردم فراموش شده بوده است؛ لذا احتمال دارد او این روش را از کلدانی‌ها گرفته و در مورد قرآن بکار برده باشد (رامیار، تاریخ قرآن، ۱۳۶۹: ۵۴۰). البته برخی دیگر دلایل این گروه را قبول نکرده و نزدیکی محل سکونت ابوالاسود، بصره عراق، به منطقه حضور دانشمندان سریانی یا آموختن این زبان توسط او را رد کرده‌اند (غانم قدوری الحمد، رسم الخط المصحف، ۱۳۷۶: ۴۷۱).

گفته می‌شود کار نقطه‌گذاری توسط ابوالاسود بین سال‌های ۴۶-۵۳ ق. انجام گرفته است که هم‌زمان با حکومت زیاد بر بصره بوده است (تفکری، پژوهشی در رسم المصحف و شیوه‌های علامت‌گذاری در قرآن، ۱۳۸۵: ۲۷۰).

اصلاحات تکمیلی در نقطه‌گذاری قرآن توسط یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم

پس از اقدام ابوالاسود در استفاده از نقطه برای اعراب و حرکت‌گذاری قرآن کریم، مشکل صحیح خوانی تا حدی برطرف شد، ولی مشکل تشخیص حروف متشابه همچنان باقی و قرائت قرآن جز از راه شنیدن تقریباً غیرممکن بود؛ مثلاً کلمه‌های «یعلمه»، «نعلمه»، «تعلمه»، «بعلمه» از یکدیگر تمیز داده نمی‌شد؛ لذا چه‌بسا آیه ﴿لَتَكُونَنَّ لِمَنْ خَلَقَكَ﴾ به صورت «لَمَنْ خَلَقَكَ» خوانده می‌شد.

حجاج بن یوسف ثقفی (۹۵ق) که فرماندار عبدالملک مروان در عراق (منطقه بصره و کوفه) بود، برای رفع این مشکل از یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم، دو شاگرد ابوالاسود، خواست تا در این جهت اقدام کنند (زنجانی، تاریخ قرآن، ۱۴۰۴: ۹۸).

یحیی بن یعمر عدوانی مردی امین و دانشمندی تابعی بود که از او حدیث روایت شده است. مرحوم صدر به نقل از حاکم نیشابوری درباره وی می‌گوید: او فقیه، ادیب، و نحوی شناخته‌شده‌ای است که حدیث را از ابن عمر و جابر فراگرفته و نحو را از ابوالاسود آموخته بود (صدر، تأسیس الشیعه، ۱۳۸۱: ۹۹-۱۰۰).

یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم با استفاده از تجربه استاد خود، حروف را نقطه‌گذاری کردند تا حروف مشابه از هم تشخیص داده شوند و برای اینکه نقطه اعراب با نقطه حروف (اعجام) اشتباه نشود، نقطه‌های حروف را همرنگ حرف (مشکی) و نقطه اعراب را با همان رنگ قرمز می‌نوشتند.

با نقطه‌گذاری قرآن، مشکل اعراب کلمات و تشخیص حروف متشابه برطرف شد، ولی به کار بردن هم‌زمان نقطه برای منظوره‌های مختلف و بارنگ‌های متفاوت، باعث شد تا علمای قرائت، اصولی را برای نقطه‌ها و علامت‌گذاری قرآن وضع کنند که در نتیجه آن «علم النقط» ایجاد شد. اما به کارگیری نقطه‌ها در نوشتن کلمات آسان نبود؛ زیرا این کار به چند نوع مرگب و جوهر بارنگ‌های مختلف احتیاج داشت و علاوه بر آن قاریان نیز می‌بایست قبل از قرائت با همه این اصول آشنایی داشته باشند؛ لذا خلیل بن احمد فراهیدی (۱۷۰ق) برای رفع این مشکل از شکل حروف برای تشخیص اعراب کلمات و همزه استفاده کرد. وی هشت علامت فتحه، کسره، ضمه، سکون، تشدید، همزه و وصل را وضع کرد که همه آنها به صورت حروف کوچک یا قسمتی از حروف‌اند و میان اشکال و مدلولات آنها مناسبت روشنی وجود دارد (حیبی، رسم و ضبط و راهنمای تدریس روخوانی و روان‌خوانی قرآن کریم، ۱۳۹۴: ۳۱-۳۰).

در پایان توجه به این نکته لازم است که از نظر تاریخی، زبان و گفتار بر خط و نوشتار مقدم است. در مورد قرآن کریم نیز قرائت آن بر کتابت مقدم است؛ چنان که در نام‌گذاری قرآن به «قرآن» و «کلام الله» و نزول آن به صورت شفاهی این تقدم در نظر گرفته شده است؛ لذا معلمان قرآن ابتدا قرآن را به صورت شفاهی آموزش داده، سپس رسم‌الخط و متن مکتوب را در اختیار قرآن آموز قرار می‌دادند (رجبی قدسی، آیین قرائت و کتابت قرآن کریم، ۱۳۸۹: ۳۰۱-۳۰۰).

۲۸ نتیجه

خط قرآن هیچ‌گونه علامتی از جهت نقطه و حرکت (اعجام و اعراب) نداشت. علت آن نبود این علائم در دو خط سریانی و نبطی بود، که خط کوفی و نسخ از آن دو منشعب شده بود. همین امر باعث بروز اختلاف قرائت‌ها میان مسلمانان شد، به‌ویژه اینکه با فتوحات، قلمرو سرزمین اسلامی گسترش یافت و بسیاری از غیر عرب‌زبانان به اسلام رو آوردند. این امر باعث شد تا در قرائت قرآن که بر اساس رسم عثمانی بود، اشتباهاتی رخ دهد. به منظور

رفع این مشکل، ابوالاسود دوئلی، عالم نحوی شیعی، به اعراب‌گذاری و حرکت‌گذاری برای قرآن اقدام نمود. بر اساس منابع تاریخی و روایات، او پایه‌گذار علم نحو است. برخی از روایات نیز نقطه‌گذاری اعراب را به او نسبت می‌دهند و البته در غالب آنها این دو قضیه از هم تفکیک نشده‌اند. در روایاتی انگیزه وی در تدوین علم نحو، سفارش حضرت علی (علیه السلام) یا اقدام شخصی خودش بوده است. در برخی نیز اقدام جهت تنقیط یا نقطه‌گذاری اعراب قرآن به دستور زیاد بن ابیه یا عبیدالله بوده است که بنا بر مضمون آنها نقطه‌گذاری قرآن به منظور پیشگیری از لغزش و اشتباه در قرائت قرآن صورت گرفت. وی برای نشان دادن حرکات انتهایی کلمات و اعراب حروف از نقطه‌هایی با رنگ قرمز استفاده کرد؛ بنابراین، می‌توان ابوالاسود دوئلی را واضع قواعد نحو و عامل ایجاد نقطه‌گذاری اعراب قرآن برشمرد. یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم که از شاگردان ابوالاسود بودند، کار وی را با اعجام و نقطه‌گذاری برای حروف تکمیل کردند. در دوره بعد، خلیل بن احمد فراهیدی این علائم و نشانه‌ها را به حرکت تبدیل کرد تا نقطه‌های اعراب و اعجام از هم تفکیک‌پذیر باشند.

منابع

۱. ابن اثیر جزری، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ق.
۳. اعضای شورای تحقیق، بررسی علمی - تطبیقی رسم المصحف و ضبط المصحف (شیوه نگارش و علامت‌گذاری قرآن کریم)، تهران: مرکز طبع و نشر قرآن، ۱۳۸۴ش.
۴. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، بیروت: دار التعارف، ۱۴۰۳ق.
۵. البستانی، المعلم البطرس، دائره المعارف، بیروت: دارالمعرفه، بی‌تا.
۶. تفکری، حسن، پژوهشی در رسم المصحف و شیوه‌های علامت‌گذاری در قرآن، تهران: نشر پیام عدالت، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
۷. حبیبی، علی، رسم و ضبط و راهنمای تدریس روخوانی و روان خوانی قرآن کریم، قم: نشر هاجر، چاپ دوم، ۱۳۹۴ش.
۸. حجتی، سید محمد باقر، سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، تهران: نشر بنیاد قرآن، ۱۳۶۰ش.
۹. حجتی، سید محمد باقر، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هشتم، ۱۳۷۴ش.
۱۰. حسینی دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف، دائره المعارف جامع اسلامی، تهران، مؤسسه فرهنگی آرایه، ۱۳۶۹ش.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ قرآن، دارالمعروف، بی‌تا.
۱۲. رافعی، مصطفی صادق، اعجاز القرآن و البلاغه النبویه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱.
۱۳. رامیار، محمود، تاریخ قرآن، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۹ش.
۱۴. رجبی قدسی، آیین قرائت و کتابت قرآن کریم، قم: نشر بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۹ش.
۱۵. زنجانی، ابو عبدالله، تاریخ القرآن، تهران: منظمه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۱۶. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت: دار الکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.
۱۷. صدر، سید حسن، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ترجمه مشتاق عسکری محلاتی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱ش.
۱۸. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تهران: چاپ سوم، ۱۳۷۵ش.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن، رجال، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۲۰. عبقری، توفیر بن احمد، الرسم القرآنی ضابطاً من ضوابط القرائه الصحیحه، مراکش: مکتبه اولاد الشیخ للتراث.
۲۱. عزیز، حسین، رستگار، پرویز، بیات، یوسف، راویان مشترک، قم: نشر بوستان کتاب، ۱۳۸۰ش.
۲۲. غانم قدوری الحمد، رسم الخط المصحف، ترجمه یعقوب جعفری، نشر اسوه، ۱۳۷۶ش.
۲۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، ترتیب العین، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، تصحیح اسعد الطیب، قم: اسوه، ۱۴۱۴ق.
۲۴. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲۵. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش.
۲۶. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی)، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ پنجم، ۱۴۰۵ق.
۲۷. قمی، شیخ عباس، الکنی و الالقب، نجف، مطبعه حیدریه، چاپ سوم، ۱۳۸۹ش.
۲۸. معارف، مجید، درآمدی بر تاریخ قرآن، تهران، نشر نبأ، ۱۳۸۳ش.
۲۹. موسوی بجنوردی، کاظم، دائره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲ش.
۳۰. ناظم زاده قمی، سید اصغر، اصحاب امام علی (علیه السلام)، قم: بوستان کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۷ش.
۳۱. یوسف موسی، حسین، الإفصاح فی فقه اللغه، قم: مکتب الاعلام الإسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۰ق.